

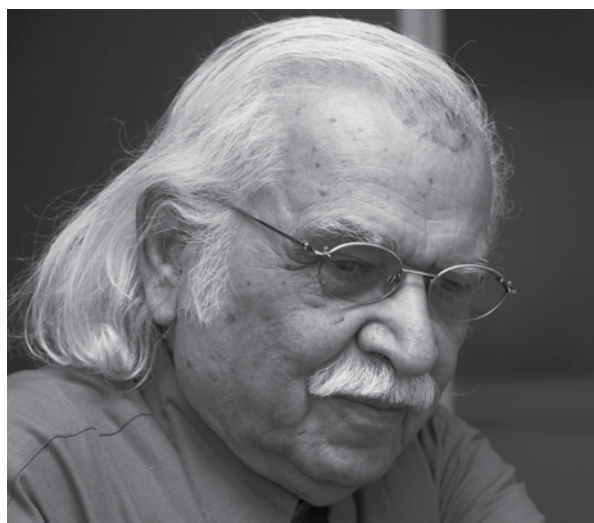
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



گزیده آثار نقاشی و تصویرگری
غلامعلی مکتبی

۱ ۳ ۳ ۸ ۱ ۳ ۸ ۹





از خورشید بالای شهر اهواز آتش می بارد

تیرماه ۱۳۸۷ از خورشید آسمان شهر من، اهواز، آتش می بارد. به فکر شب، کوزه را از آب گرم شیر پر می کنم و در سایه سار پلکانی که به پشت بام می رسد، می گذارم. ساعتی پس از نشستن خورشید در سمت مغرب شهر، آب کوزه شروع می کند به خنک شدن.

در بی قراری انتظار برای نوشیدن آبی خنک از کوزه، سری به اتاق می زنم. صندوق چهی مادرم را می بینم و بازش می کنم. قاطی اسباب و اثاثیه ی آن، شناسنامه ام را می بینم؛ برش می دارم و در صفحه ی اولش ماه اردی بهشت را می بینم و گرم می شود. سی ام اردی بهشت ماه سال یک هزار و سیصد و سیزده، روزی را نشان می دهد که من برهنه و شاد به این دنیا و بر این زمین گرم قدم نهاده ام. جعبه ی مداد رنگی را از روی طاقچه برمی دارم و همراه با اذان که از بام مسجد شنیده می شود - و می دانم که صدای آسیدعلی، مؤذن مسجد است - با مدادهای قرمز و آبی و سبز به دور روز تولدم خط می کشم. آن قدر خط می کشم و می کشم که رنگ ها قفسی می شوند و من، خوش آب و رنگ و شاد، میان آن قفس می مانم، برای همیشه... .

از کوزه، آب خنکی می نوشم. عرق از پیشانی برمی گیرم و به آسمان نیمه تاریک و پر از ستاره چشم می دوزم. آسمانی همیشه آشنا که در پس تاریکی آن، روزی روشن و خورشیدی را که از آن آتش می بارد، می بینم و خودم را ... با تنی برهنه در آغوش گرم و آشنای خاک... .

.....

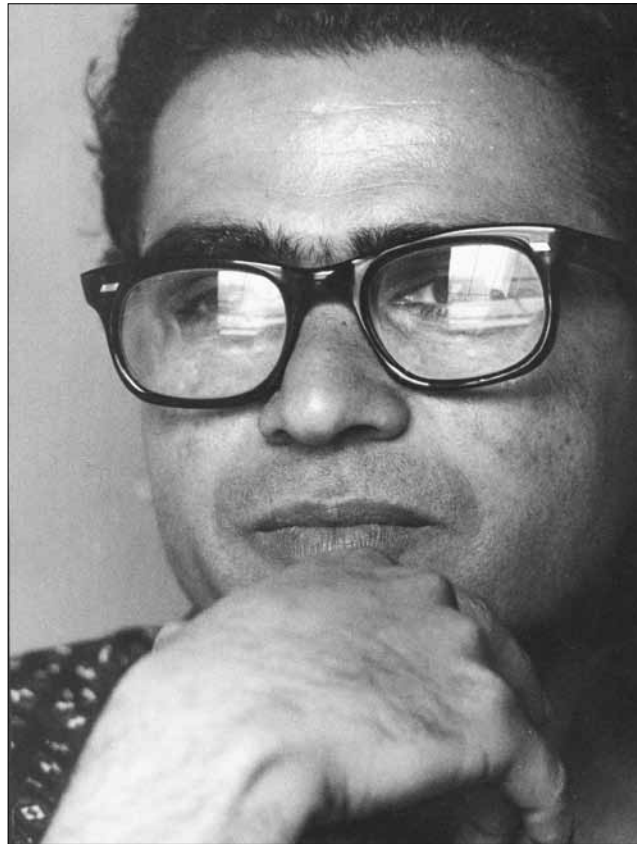
اکنون که فکر می کنم، می بینم از خود تابلویی ساخته ام به وسعت خودم. تابلویی که ساختن آن هفتاد سال و اندی وقت گرفته است، و موضوع آن، منم؛ هم چنان در قفس و بی نیاز از رهایی... . در گذر عمری دراز، با خورشیدهای داغ روز و ستاره های سرد شب، در حصار یک قفس آشنا ریشه دوانده ام؛ قفسی که در روزگار کودکی با مدادهای رنگی به دور خودم ساخته ام. همان قفسی که آن را به جایی در آسمان شهر خود، اهواز، آویخته ام!

هفدهم تیر ماه ۱۳۸۷
غلامعلی مکتبی

دنیای رنگین‌کمانی بچه‌ها!

کتاب درسی شاید یکی از بنیادی‌ترین بزنگاه‌های برخورد هر بیننده با واقعیت شکل و شالوده‌ی تصویر است که مگر در موارد معدودی، همه در سنین خیلی پایین رقم می‌خورد و بر شناخت و شعور تصویری یک کودک و شکل‌گیری تصور او از گسترده‌ی گشوده «دیدن» و قیاس میان پدیده‌ها، تأثیر انکارناپذیری دارد. ظهور هنرمندی چون «غلامعلی مکتبی» در هنر مدرن و معاصر ایران درست از چنین زمان و زمینه‌ی مهم و ملموسی آغاز می‌شود. هنرمندی که بینش بالا و والا و کمال‌یافته‌ی خود را از جهان عینی به جهان یک‌سر ذهنی کودکان کشانده و چهل و چند سال از همراهی با آن‌ها دریغ نکرده است؛ به طوری که اکنون کم‌تر کسی را در این سرزمین می‌توان یافت که درس خوانده باشد و رد پای خیال مکتبی را در کیف‌های مدرسه و کتاب‌های درسی و کلاس‌های درس ندیده باشد. تصویرهای ساده‌ای که در درک سختی‌های درس و نرم کردن مطالب خشک و نشان دادن راه‌های دیگر، آن هم در آغاز درگیری با دنیای بیرون، بسیار مؤثر بوده‌اند و تأثیر خود را تا آستانه‌ی بزرگ‌سالی و سلطه و سیطره‌ی تصور بر تصویر، و واقعیت بر خیالی‌گری حفظ کرده‌اند.

مکتبی بر خلاف چهره‌ی منعطفی که سال‌هاست در طراحی و تصویرگری و تزیین کتاب‌های درسی و داستانی و آموزشی و علمی کودکان و نوجوانان از خود نشان داده، در نگاه نخست، با آن سبیل‌های پرپشت و موهای به پشت خوابیده و شکم به نسبت برآمده و عینک درشت، چهره‌ای مصمم و جدی دارد که از نزدیک شدن ناگهانی آدم به او جلوگیری می‌کند. در گذار از این چهره‌ی خشک و ظاهر غلط‌انداز، که صد البته از سرشاری و نشاط پیرمرد در عالم پیری نیز سخن می‌گوید، به عالمی از آرامش می‌رسی که دامنه‌های آن به طنز و کاریکاتور نیز می‌رسد. کاریکاتورهایی کودکانه که شاید کم‌تر آدم بزرگی را به خنده وادارد اما با جریان یافتن به خونی که در رگ‌های یک کودک است، خنده را یک‌باره و یک‌جا به لب‌های او می‌آورد و به چشم‌هایش می‌کشاند و می‌نشاند. ردپای این



مکتبی در کارگاه خود در پاریس
حدود ۱۳۴۱

لبخند را در نگاه‌های خود نقاش نیز می‌توان یافت؛ آن هم وقتی که به انبوه کارهایش نگاه می‌کند و از این انبوه به وجد می‌آید.

از این که عمرش را داده و داد بچه‌ها را از بزرگ‌سالی و دنیای بسته‌ی آن ستانده است، می‌گوید: «با جدیت و علاقه‌ی خاصی که به دنیای بچه‌ها داشتم، همه‌ی زندگی‌ام را گذاشتم برای نقاشی کودکان و نوجوانان، از پیش از دبستان تا دبیرستان. هنگام کار احساس زندگی می‌کنم و خوش‌حالم از این که دارم کار مفیدی انجام می‌دهم.»

تصاویر مکتبی از فرط سادگی و صراحت اغلب قابل تفسیر نیستند و با همان محدودیت واژگانی زبان کودکانه درگیرند. این تصاویر گاه، البته و بیش‌تر در کتاب‌های غیردرسی (شعر و داستان)، از این قاعده مستثنا می‌شوند و فراتر می‌روند و به گشایش بیش‌تری می‌رسند که ریشه

برداشت شخصی از موضوع، باید به ایجاد ارتباطی حسی و منطقی بین خط و رنگ و ترکیب‌بندی، و نوعی هماهنگی و ارتباط بین متن و تصویر به شکلی عینی و حسی با کمک گرفتن از رنگ‌های شاد و زنده و دل‌پذیر و در عین حال متناسب با سطح فهم مخاطب بینجامد. خطوط، باید ساده و راحت و در عین حال پویا و تأثیرگذار باشند تا مخاطب کم سن و سال این تصاویر بتواند به آسانی با آن‌ها ارتباط حسی برقرار کند و درنهایت، از نگاه کردن به آن‌ها لذت ببرد و به تخیل، تشویق شود. یکی دیگر از نکات موردنظر، ایجاد نوعی هماهنگی دل‌نشین بین عناصر تشکیل‌دهنده‌ی تصویر است؛ به گونه‌ای که هر جزء آن ترکیب‌بندی، کامل‌کننده‌ی باقی آن کمپوزیسیون باشد. در کمپوزیسیون رنگی یک تصویر موفق، چنین ضرورتی نیز وجود دارد.»

چیزی که به آفریده‌ی تصویری مکتبی، تعادل و توازن

در سنت‌های تصویری ایران نیز دارد و یادآور نوع تصاویری است که دیده‌ایم و احیاناً در ذهن ساخته‌ایم. در این مورد و درباره‌ی روی‌کرد به سنت، حتی گاهی کارهای این هنرمند را می‌توان به همان هنر میانه‌ی «سقاخانه» تأویل کرد. منتها این‌جا و در آثار مکتبی - همان‌طور که باید - روایت نیز می‌آید و از بار تجربیدی و انتزاعی نقاشی‌ها می‌کاهد و آن‌ها را به واقعیت نزدیک‌تر می‌کند. واقعیتی که البته چندان شباهتی به واقعیت بیرونی ندارد و بسته به حال و هوای کتاب، انعطاف می‌پذیرد و با تخیلات کودک - از راه‌هایی که نقاش دیده و اندیشیده و پیش‌بینی کرده است - پیوند می‌خورد: «با گذشت ۴۵ سال از کار تصویرگری کتاب‌های درسی و مجلات کمک‌آموزشی و کتاب‌های شعر و قصه برای کودکان و نوجوانان، توانسته‌ام تجربه‌هایی کسب کنم که اساسی و منطقی به نظر می‌آیند. تصویری که برای کودک نقاشی می‌شود، ضمن رعایت



مکتبی در کارگاه خود در پاریس
حدود ۱۳۴۱



مکتبی در کارگاه خود در پاریس
حدود ۱۳۴۱

چه راهی را برای رسیدن به هدف برگزیند.» مطمئن‌ترین راه شاید همان راهی باشد که همواره بر آن تأکید شده و دال بر هم‌رنگی و هم‌زبانی با کودک است و گشودن زبانی که کودک آن را بلد است و با آن حرف می‌زند و مقصود خود را می‌گوید و می‌رساند. این‌جا و در کار تصویرگری کودک هم - همان‌طور که مکتبی با آثارش نشان داده است - قالب مشخص و منتظمی نیست و فقط منظور باید به بهترین شکل و شیوه منتقل شود؛ چیزی که شاید در بسیاری از تصویرگری‌های امروز کودکان خط خورده است و جای آن را تظاهرات تفننی، تجربی و موردی گرفته است.

عنصر شباهت در دنیای کودکان، عنصری بنیادین به حساب می‌آید؛ این را «آنتوان دوستانت اگزوپری» با شاه‌کارش «شازده کوچولو»، «هانس کریستین آندرسن»

می‌بخشد، همین گردش رنگ در آن‌هاست و صراحتی که در رنگ‌گذاری بدوی و بنیادی کودکان نیز می‌بینیم. این ویژگی در وهله‌ی نخست، محصول هم‌ذات‌پنداری هنرمند با مخاطبی است که او را به درستی و دقت می‌شناسد و دیگر، از همان شناخت و تجربه‌هایی برمی‌خیزد که گرد سفید پیری را روی موهای او پاشیده‌اند: «باید همواره در نظر داشت که هر تصویری نمی‌تواند میل کودک را به دیدن ارضا کند و بنابراین، باید درخور ادراک، سلیقه و ذهنیت‌های او باشد و این امکان را به او بدهد که در خیال خود سیر کند و نادیده‌ها را ببیند و آموختنی‌ها را هم بیاموزد. هنرمندی که سعی می‌کند افکار و اندیشه‌های خود را در قالب هنر خویش اظهار کند و از این طریق نتیجه بگیرد، همواره سعی در شناخت مخاطبان خود دارد و همیشه در این اندیشه است که چگونه باید عمل کند و



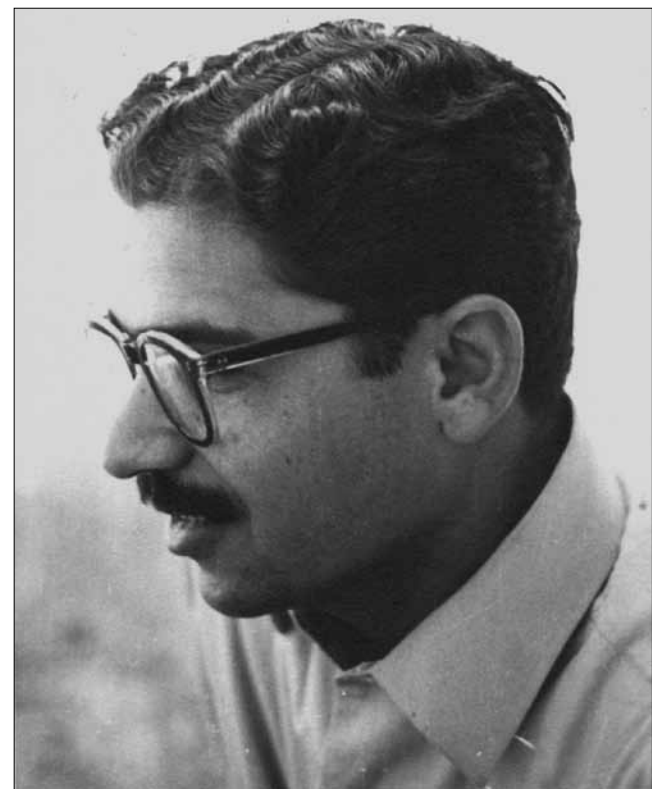
مکتبی در کارگاه خود در پاریس
حدود ۱۳۴۱

با داستان «لباسی برای پادشاه»، «شل سیلور استاین» با مجموعه آثارش و «فردریک کلماین» در «نقاش و قوهای وحشی» خیلی خوب نشان داده‌اند. به این مؤلفه می‌توان بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی و اغراق را افزود که بسته به موضوع و مضمون، در آثار غیردرسی مکتبی نیز به وفور و وضوح دیده می‌شوند. همین مؤلفه‌ها اما در کتاب‌های درسی، به قالب مشخص‌تری تقلیل و تنزل می‌یابند که هم همگانی بودن جایگاه تصویر را می‌رساند و هم محدودیت‌های کتاب‌های درسی را، و در عین حال، به مرکز و مدار مشخصی که آفریننده‌ی آن‌هاست، باز می‌گردد و از سرچشمه‌ی خلاقیت‌های او سیراب می‌شود. از همین روست که باید بین آثار درسی و غیردرسی مکتبی - که البته هم درس‌هایی با خود دارند - فرق و فاصله‌ای قائل شد. در یکی، نقاش بازتر به نظر می‌رسد و در یکی راحت‌تر به نظر می‌آید. با وجود این، اما، همه‌ی آثار طعم تصاویر منحصر به فرد او را در عرصه‌ی تصویرگری کودک و نوجوان دارند.

کم‌تر پیش می‌آید که مکتبی زبان به گلایه بگشاید؛ این را شخصیت دوست‌داشتنی و کودکانه‌ی او به ما می‌گوید که از بدجنسی‌های شایع دوران بزرگ‌سالی دور مانده و خود را دور نگه داشته است. این ویژگی، وقتی که او به عنوان یک بنیان‌گذار و پیش‌کسوت درباره‌ی مسائل فنی کارش سخن می‌گوید، به شکل دیگری بروز می‌کند و از مرتبه‌ی خطاب قرار دادن شخص و هنر خاص فراتر می‌رود: «متأسفانه در بسیاری موارد دیده می‌شود که هنرمند به قصد آموزش، به نحوی مانع بروز خلاقیت مخاطب خود می‌شود و به قصد تقویت فکری و احساسی او، خودانگیختگی درونی‌اش را نسبت به تصویر کاهش می‌دهد و باری از فکر و اندیشه را در ذهن او متراکم می‌کند و بدین ترتیب، مانع ایجاد معرفت در وی می‌گردد. گاهی نیز به قصد شکوفایی استعدادها و ذخایر درونی مخاطب کاری انجام می‌دهد و مانع تحقق چنین چیزی می‌شود یا با انباشتن باری از دانسته‌ها و تجربه‌ها در برابر مخاطب، مانع دست‌یابی او به مجهولات می‌شود و در نهایت، با هدف یاری دادن مخاطب، از کشف شدن سرمایه‌های فطری او جلوگیری می‌کند. درست همان گونه که به قصد باروری اندیشه‌ها و قریحه‌ها، مانع اندیشیدن و نیز جوشش ذوقیات او می‌شود. از جمله

جذابیت‌های هنر، تأثیرگذاری ساده و راحت بر ارکان روح و جان آدمی است که تا زنده است آن نیز در فکر و اندیشه، زنده و جاری است.»

مکتبی در سال ۱۳۱۳ در اهواز به دنیا آمد و پس از گذراندن مراحل مقدماتی تحصیل در همان شهر، راهی تهران شد و با به دست آوردن رتبه‌ی اول کنکور به دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران راه یافت و در سال ۱۳۳۸ از آن جا فارغ‌التحصیل شد. او بلافاصله پس از طی دوران دانشکده، به نقاشی و به ویژه تصویرگری

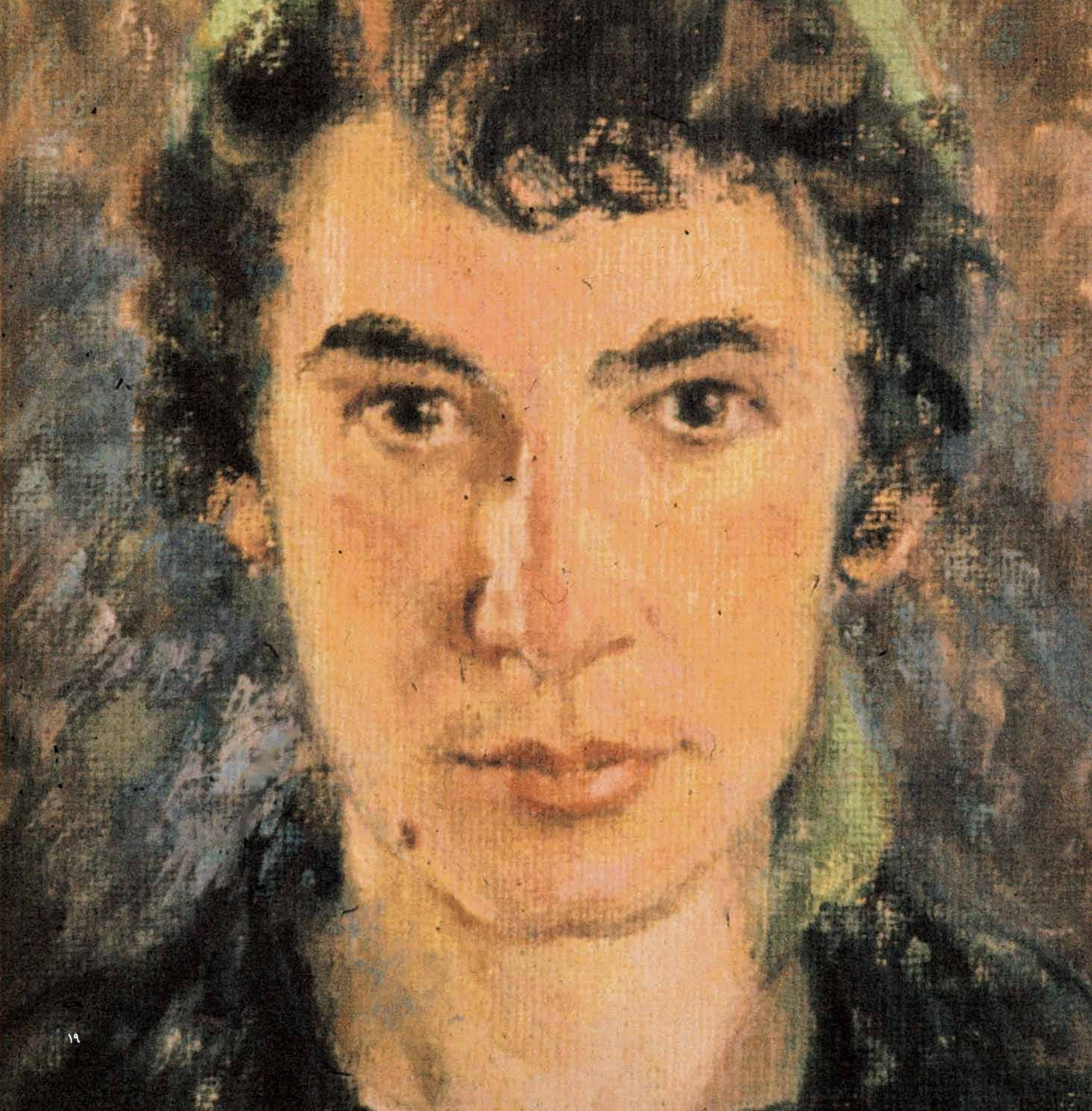


پرداخت. تصویرگری مشترک سه جلد کتاب تاریخ قبل و بعد از اسلام و جغرافیای ایران به همراه «پرویز کلانتری» و «محمدزمان زمانی»، و سه سال همکاری با انتشارات فرانکلین از تجربیات آن زمان مکتبی به حساب می‌آید که نیمه‌کاره ماند و مقدمه‌ای شد برای عزیمت او به فرانسه و پی‌گیری تحصیلاتش در «بوزار».

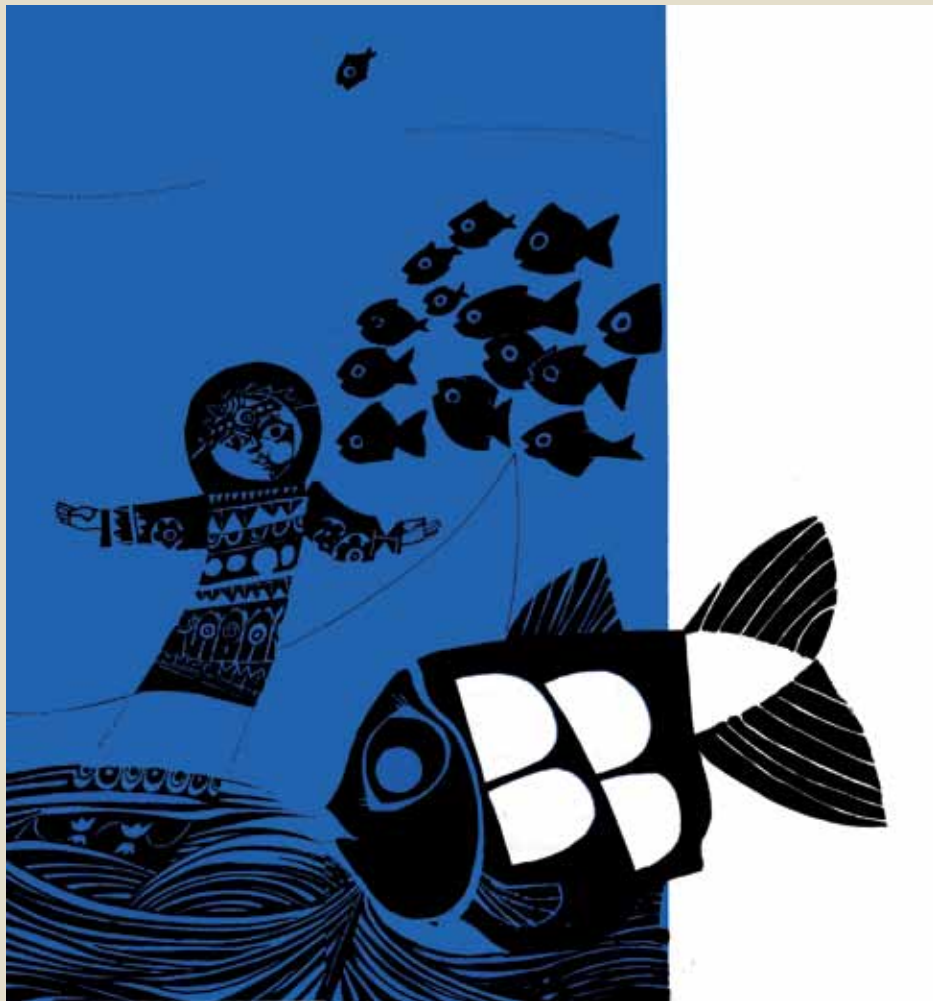
این دوره هم ۶ سال طول کشید و دوباره ایران و دوباره کار نقاشی و تصویرگری و به ویژه تصویرگری کتاب‌های درسی و کمک‌آموزشی که گاهی به طراحی پوستر و

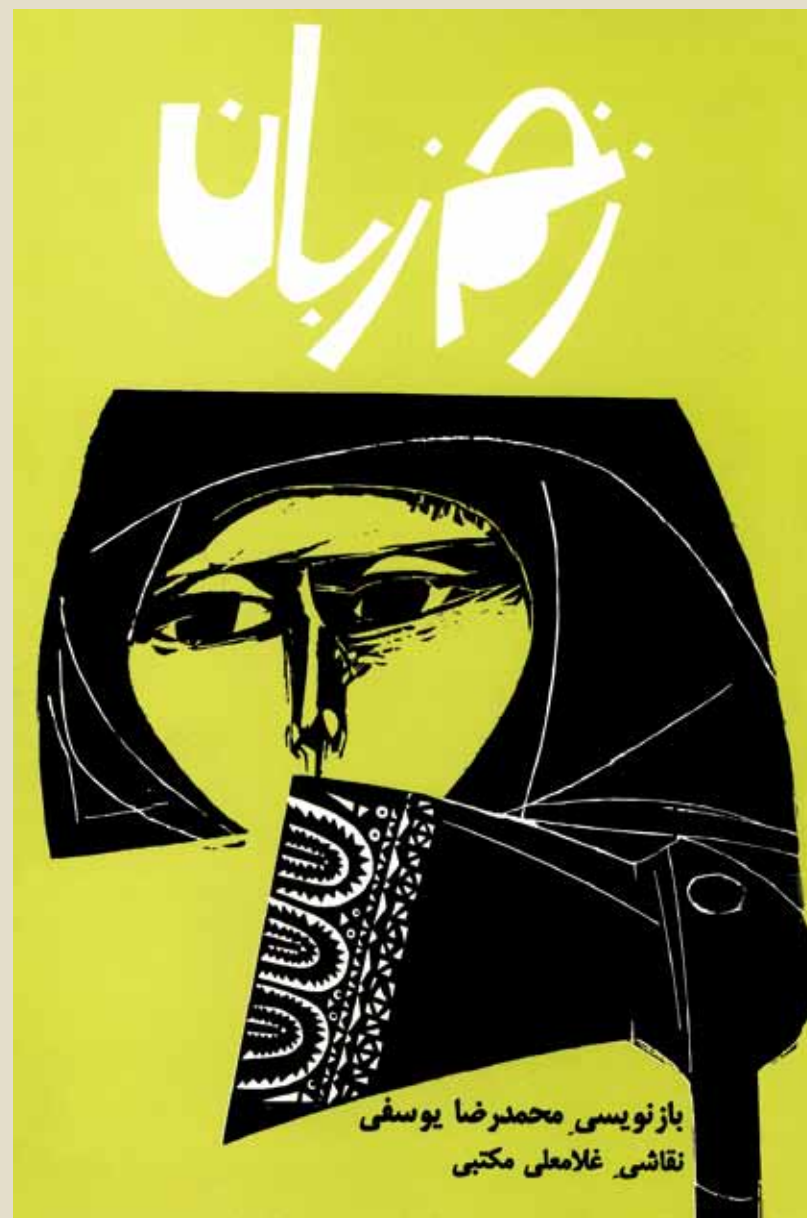
کارهای گرافیکی نیز پیوند می‌خورد. استخدام در وزارت آموزش و پرورش آن زمان، زندگی هنرمند را در مسیر مستقیم تصویرگری برای کودکان و نوجوانان انداخت و رفته رفته فعالیت‌های او را به این حوزه‌ی کلیدی و بنیادی محدود کرد. مکتبی کار تصویرگری کتاب‌های شعر و داستان و هم‌چنین تدریس در دانشگاه را از سال ۱۳۶۴ آغاز کرده است. تصویرگری بیش از ۶۵ کتاب غیردرسی و ۱۱ سال تدریس مداوم و مستمر در دانشگاه تهران، دانشگاه هنر، دانشگاه الزهراء، دانشگاه آزاد و دانشکده‌ی صدا و سیما از جمله فعالیت‌های دیگری است که او تاکنون به آن‌ها پرداخته است. وی به غیر از دانشگاه تهران، که در آن نقاشی درس داده، در دیگر مراکز دانشگاهی، تصویرسازی و مبانی رنگ را به صورت عملی تدریس کرده است. مکتبی به‌رغم این که بارها به عنوان یکی از بنیان‌گذاران تصویرگری کتاب‌های کودک و نوجوان مورد تقدیر قرار گرفته، هنوز و هم‌چنان به آفرینش مشغول است و یکی دو روز هفته را هم در همان سازمان کتاب‌های درسی و کمک‌آموزشی می‌گذراند تا هم تجربه‌های خود را به دیگران انتقال دهد و هم از هنر خود بهره‌مند شود. وقتی از او می‌پرسیم که بعد از این همه سال به چه چیز فکر می‌کند و چه چیز برایش مهم است، با همان گرمی جنوبی و تواضع مثال‌زدنی‌اش می‌گوید: «آن‌چه این اواخر برایم مهم می‌نماید، همان دنیای کودکان است که اسمش را گذاشته‌ام دنیای رنگین‌کمانی کودکان. به خاطر صداقتی که این دنیای پاک و بی‌غل و غش دارد، راستش از دنیای بزرگ‌ترها بریده و فاصله گرفته‌ام.» این را ساعت ۳ پس از نیمه‌شب و در اوج تنهایی‌اش می‌گوید نقاش!

محمد شمخانی











۱۳۷۰